

تهدیدهای شوروی دارد. ۲۸

اردشیر زاهدی تنها مقام عالی‌رتبه حکومت شاه بود که در هفته‌های آخر زندگی شاه به قاهره آمد. او يك پیام خصوصی از ثریا برایش آورده بود. زاهدی بیشتر مانند رئیس تشریفات عمل می‌کرد، سیگار برگت به این و آن تعارف می‌کرد و می‌کوشید جنگ و توطئه بین درباریان و پزشکان را در راهرو خارج اتاق شاه خاموش سازد. او رقابت میان پزشکان امریکایی و فرانسوی را نشانه نبرد بین دشمن دیرینه‌اش اشرف و فرح در اثبات عشقشان به شاه می‌دید. فلاندرن می‌گوید اشرف خیلی با هیجان رفتار می‌کرد. در میان برادران و خواهران شاه تنها به او وفاداری محض و توأم با تعصب نشان می‌داد. در اواخر ژوئیه، کولمن پس از آنکه نتوانست فرانسویان را با نظرش موافق کند، خودش را کنار کشید. کولمن ادعا کرد «بیمارستان مبدل به سیرک شده بود و فرانسویان نقش دلچکها را بازی می‌کردند.» دوبیکی و کین نیامدند. اکنون در پایان کار دکتر فلاندرن همانند شش سال گذشته به تنهایی و آرامی به شاه خدمت می‌کرد. شاه خون از دست می‌داد و در حال احتضار بود. آنهایی که در اطرافش بودند می‌گفتند تحملش زیاد است. فلاندرن می‌گوید: «او فقط از کشورش صحبت می‌کرد.»

بعدها فرح تعریف کرد: «در تمام این مدت هر کسی شکایت می‌کرد، ولی شوهرم هیچ‌گاه لب به شکایت نگشود، هیچ‌گاه کلمه‌ای علیه کسی بر زبان نیاورد، فقط گاهی می‌گفت: «نمی‌فهمم چرا اینطور شد.» اما هرگز عصبانی نشد و به دیگران دشنام نداد. وانگهی وقتی کسی این قدر رنج کشیده و این‌همه چیز دیده باشد، چه می‌تواند بگوید؟ کلمات برای بیان احساسات کافی نیست.» ۲۹

اندکی قبل از مرگ شاه، وقتی جهان‌سادات از او در بخش مراقبت‌های ویژه عیادت کرد، او نیز از بردباری شاه تکان خورد. به شاه گفت بزودی حالش بهتر خواهد شد و همگی به اتفاق به اسکندریه خواهند

(۳۸) مصاحبه‌های نگارنده با مارك مرس، اردشیر زاهدی، کریس گادک.

(۳۹) مصاحبه نگارنده با فرح دیبا، ۲۶-۲۷ مارس ۱۹۸۶.

رفت و اوقات خوشی را خواهند گذراند. وقتی اشکهای فرح را دید، گفت: «شجاع باش. احساساتت را به او نشان نده. او خیلی باهوش است و خواهد فهمید.»^{۴۰}

پایان کار شاه ناگهانی بود. در ۲۶ ژوئیه درجه حرارت بدنش یکباره بالا رفت چون يك عفونت دیگر به بدنش حمله ور شده بود. به طرز بدی شروع به خونریزی داخلی کرد و در اغما فرو رفت. روشن بود که در آستانه مرگ قرار دارد. فلاندرن حقیقت را به فرح و اشرف گفت. فرح با افسردگی زیاد از وی خواش کرد فرزندانش را از اسکندریه فراخواند. اردشیر زاهدی نیز به آنها تلفن کرد و آنها در شب گرم و طاقت‌فرسا به قاهره بازگشتند. وقتی فرح‌ناز هفده‌ساله پدرش را دید در کنار بستر به زانو درافتاد، دستش را گرفت و فریاد زد: «بابا، بابا.» در آن سوی دیگر تخت فلاندرن تمام شب فشار خون و ضربان قلب شاه را کنترل می‌کرد. اما پس از تزریق هفده واحد خون به این نتیجه رسید که تلاش بیشتر بی‌فایده است و آنچه را «درمان مصرانه» می‌نامید، متوقف کرد.^{۴۱}

بعدها اشرف روایت خود را از مرگ برادرش در مجله پاری‌ماچ منتشر ساخت و گفت به دستگاه نوار قلب برادرش چنانکه گویی زندگی خودش به آن وابسته است، می‌نگریست. «با دنبال کردن حرکات سوزن احساس می‌کردم که قلب خودم می‌تپد، نبض خودم می‌زند.» در نیمه‌شب روشن شد که قلب بتدریج آهسته‌تر کار می‌کند. اشرف می‌گوید: «روحم بکلی مشوش بود، اما يك فکر بر سایر افکارم تسلط داشت: من هم باید با او دنیا را ترك کنم. نباید پس از او زنده بمانم.» از دکتر پیرنیا پرسید شاه چه مدت زنده خواهد ماند. او پاسخ داد پنج شش ساعت. می‌نویسد:

40) Sadat, *A Woman of Egypt*, p. 432.

۴۱) مصاحبه‌های نگارنده با ملکه، لوسی پیرنیا، اردشیر زاهدی، مارک‌مرس، ژرژ فلاندرن و... نامه فلاندرن به ژان برنار، و نیز Salinger, *America Held Hostage*, pp. 261-262.

با خودم گفتم اگر می‌خواهم همزمان با او بمیرم باید هم‌اکنون چیزی بخورم... چیزی که می‌خواستم این بود که همانطور که زندگی را با هم شروع کرده بودیم با هم تمام کنیم. مثل يك آدم کوکی به اتاقم رفتم و مستی از قرصهای خواب و والیوم را بلعیدم. سپس دراز کشیدم و منتظر خواب شدم. اما خواب سراغم نمی‌آمد. بیدار بودم و سوآلی را که ماهها بود ذهنم را مشغول کرده بود از خودم می‌کردم: «این چه عدالتی است که برادرم را وادار کرده آخرین ساعات عمرش را در تبعید، در يك اتاق كوچك بیمارستان، دور از هر چیزی که دوست دارد سپری کند؟» امروز می‌دانم که پاسخ به این سوآل را هرگز نخواهم یافت.

پس از دراز کشیدن و مدتی اندیشیدن، اشرف تصمیم گرفت نزد برادرش برگردد. ساعت ۵ صبح بود.

او هنوز زنده بود و بسرعت نفس می‌کشید. به دستگاه نوار قلب و سپس به خودش نگریستم. ناگهان دستگاه متوقف شد. دست برادرم را در دست گرفتم و فهمیدم تمام کرده‌است... مثل کسی که در خواب راه می‌رود او را در آغوش گرفتم و کاری را که هرگز در زمان حیات او نکرده بودم کردم: تا جایی که دلم می‌خواست او را بوسیدم - دستهایش، پاهایش... دلم نمی‌خواست او را ترك کنم. آنقدر با او ماندم که احساس کردم دستهایش سرد شده‌است. آنگاه از هوش رفتم. مرا به کاخ بردند و وقتی به هوش آمدم ده قرص دیگر بلعیدم و با خود اندیشیدم این بار مؤثر خواهد بود. اما هیچ اتفاقی رخ نداد و سرانجام ناچار شدم بپذیرم که وقتی خدا کسی را نمی‌خواهد او را نزد خود نمی‌طلبد. ۲۲

دیگر کسانی که آن شب در آنجا بودند، خاطرات دیگری دارند. سرهنگ جهان بینی می‌گوید اشرف روی يك صندلی کنار تخت نشسته و به چهره برادر دوقلویش خیره شده بود. آشکارا از فقدان عشق زندگی‌اش دچار ضربه روحی شده بود.

فرح و بچه‌ها چندین بار در طول شب به بالین بیمار آمدند. دکتر پیرنیا نیز آنجا بود. همین‌طور امیر پورشجاع پیشخدمتی که بیست و پنج سال خدمت کرده بود و قلبی ضعیف داشت برای اربابش غصه می‌خورد. اردشیر زاهدی تمام شب را در اتاق ماند. قبل از آنکه شاه از هوش برود زاهدی به او گفت: «شما در حال شوک هستید. حالتان بهتر خواهد شد.» شاه جواب داد: «نه، شما نمی‌فهمید، دارم می‌میرم.» دست زاهدی را گرفت و نگاهش به قطره‌هایی که از لوله به بازویش می‌رفت خیره شد. قبل از سپیده‌دم دچار اغما شد و چند دقیقه قبل از ساعت ده صبح ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰ جان سپرد.

وقتی شاه درگذشت اردشیر زاهدی و مارک مرس در پای تخت او ایستاده بودند. امیر پورشجاع سرش را به دیوار تکیه داد و چنان گریه و شیون کرد که دیگران برایش نگران شدند. ۲۲ پزشکان لوله‌ها را از بدن شاه جدا کردند. فرح از دکتر پیرنیا خواهش کرد حلقه ازدواج شاه را از دستش درآورد و به او بدهد. او يك جلد قرآن کوچک نیز از زیر بالش درآورد. يك پرستار مصری چشمانش را بست. فرح و پسرش رضا گونه‌هایش را بوسیدند. جنازه را به سردخانه بردند. يك نفر مخفیانه عکسی از جنازه گرفت و به پاریس فروخت.

•••

دولت امریکا مرگ شاه را به طرزی آشفته و بی‌ربط تلقی کرد، بدون اینکه هیچ اشاره‌ای به اتحاد طولانی او با ایالات متحد بکند. بیانیه فقط متذکر شد که «شاه برای مدتی استثنائاً طولانی، یعنی ۳۷ سال، رهبر ایران بوده است. تاریخ نشان خواهد داد که او «در زمانی که تحولات عمیقی صورت گرفت، کشورش را رهبری می‌کرد. مرگ او نشانه پایان يك عصر در ایران می‌باشد.» ۲۴

43) Salinger, *America Held Hostage*, pp. 261-262.

(۴۴) نیویورک تایمز، ۲۸ ژوئیه ۱۹۸۰.

هنری کیسینجر مهربان‌تر بود و گفت: «او يك دوست خوب امریکا بود که در هر بحرانی در کنار ما ایستاد.» و افزود: «شاه درحالی مرد که همه دوستانش بجز سادات او را ترك نموده بودند.» ریچارد نیکسون اظهار داشت: «تصور می‌کنم کاری که دستگاه دولتی ما کرد، یکی از صفحات سیاه تاریخ امریکا تلقی خواهد شد.»

دیوید راکفلر اظهار عقیده کرد که تاریخ از شاه بعنوان «يك رهبر مترقی که طی چند دهه در راه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشورش تلاش کرد، یاد خواهد کرد.» جان مک‌کلوی که مانند کیسینجر و راکفلر برای ورود شاه به امریکا مبارزه کرده بود گفت: «فکر می‌کنم او شایسته رفتار بهتری از جانب ایالات‌متحد بود. رفتار ما عاری از بزرگواری بود.» ۴۵

در ایران، مرگ شاه با بی‌تفاوتی تلقی شد و تقاضای استرداد او متوقف گردید - بجز در میان سیاستمدارانی نظیر صادق قطب‌زاده که حساب می‌کرد این کار برایش وجهه شخصی ایجاد خواهد کرد. اما حتی برای قطب‌زاده نیز این تعقیب هیجان و لطف خود را از دست داده بود. چند روز قبل او گفته بود: «هیچ‌کس اهمیتی به شاه نمی‌دهد، چون کار او تقریباً تمام است. من که شخصاً اهمیتی نمی‌دهم. او در حال احتضار است و وقتی در قبر قرار بگیرد باید جوابگوی جنایاتش در برابر خدا باشد.»

هنگام مرگ شاه رادیو تهران اعلام کرد: «محمدرضا پهلوی، خون‌آشام قرن، بالاخره مرد.» خبرگزاری رسمی ایران اعلام کرد: «محمدرضا پهلوی، شاه شاهان و فرعون دوران مرد. شاه‌خائن در جوار قبر فراعنه با تانی مصر و در پناه سادات، در رسوایی، بدبختی و آوارگی و در همان حال ناامیدی خوابیده که فرعون و قشونش در دریا غرق شدند.» ۴۶

خانم سادات تشییع‌جنازه رسمی را که شوهرش برای شاه ترتیب

(۴۵) همانجا.

(۴۶) تایمز، لندن، ۲۸ ژوئیه ۱۹۸۰.

داد، باشکوه نامید، سادات گفت که شاه «چندین بار از تشییع جنازه ساده گفتگو کرده بود ولی به تلافی آنچه او برای ما کرده بود تصمیم گرفتم با همان احتراماتی از او بدرقه کنیم که در زمان حیاتش از او در کشورمان استقبال کردیم. ه گور شاه در مسجد الرفاعی، آماده شده بود، و این همانجایی بود که جنازه رضاشاه در زمان جنگ دوم جهانی به امانت گذاشته شده بود و بعدها پسرش آن را به ایران برد.

روز تابستانی بسیار گرمی بود. تابوت که در پرچم ایران پوشیده شده بود بر روی توپی با اسب حمل می‌شد. پیشاپیش آن سه افسر مصری سه عدد از نشانهای شاه را روی بالشهای کوچک حمل می‌کردند. دو عدد از این نشانها ایرانی و سومی مصری بود. بقیه نشانهای پیشماری که شاه در طول سلطنتش دریافت کرده بود در صندوقی که امیر پورشجاع با خودش دور دنیا گردانده بود، حفظ می‌شد، زیرا این کشورها او را در هنگام تبعید نپذیرفته بودند.

پشت سر تابوت هیئت تشییع‌کنندگان فاصله پنج کیلومتر را تا مسجد الرفاعی در خیابانهای قاهره پیمودند. خانم سادات در کنار فرح قرار گرفته بود. سادات به او گفته بود: «هر کاری فرح کرد تو هم بکن. باید در این روزهای غم‌انگیز و دشوار به او کمک کنیم.» در آن سوی خانم سادات، اشرف با عینک و روسری سیاه به سرهنگ نویسی تکیه کرده بود.

برجسته‌ترین شخص در میان عزاداران ریچارد نیکسون بود. کنستانتین پادشاه سابق یونان نیز آمده بود. دولتهای امریکا و آلمان غربی و فرانسه سفیران خود را فرستاده بودند. انگلستان کاردار خود را اعزام کرده بود. تنها کشور عربی که نماینده فرستاده بود مراکش بود. اسرائیل نخستین سفیرش در مصر را فرستاده بود. ۲۷

درحالیکه موکب تشییع‌کنندگان از میان محله‌های پرجمعیت عبور می‌کرد، هلیکوپترهای نظامی پرفراز سرشان پرواز می‌کرد و هزاران سرباز و پلیس مواظب توده مردم بودند. در يك نقطه پلیسها به مردم حمله کردند و کوماندها با چماقهای برقی مخصوص ضدشورش مردم

را از تشییع‌کنندگان دور ساختند.

چهار روز بعد فرح بیانی‌ای منتشر کرد و ضمن آن اعلام داشت که شاه قبل از مرگ وصیت کرده بود که جنازه‌اش را در میان امرای مقتول ارتشش به خاک سپارند. بیانیه می‌گفت یکی از آخرین اظهارات شاه این بود: «من ملت بزرگ ایران را به ولیمهد می‌سپارم. خدا او را حفظ کند. این آخرین آرزوی من است.»

سخن آخر

مرگ شاه تأییری در سرنوشت گروهانهای امریکایی در ایران نداشت. آنها چند ماه بعد، پس از توافقیهای پیچیده مالی که در الجزایر میان دولتهای ایالات متحد و ایران صورت گرفت، در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ چند دقیقه پس از آنکه رونالد ریگان ریاست جمهوری امریکا را از کارتر تحویل گرفت، آزاد شدند.

از آن هنگام بخش مهمی از جهان تحت سلطه میراث شاه و الهامات آیت‌الله خمینی قرار داشته است.

•••

پس از مرگ شاه فرح دیبا و فرزندانش تا اوائل ۱۹۸۲ در کاخ قبه در قاهره بسر بردند. آنگاه رضا به مواکش رفت تا ثابت کند که از مادر خود مستقل است. در ۱۹۸۴ که به سن بیست و سه سالگی رسید به امریکا رفت و در خارج از شهر واشینگتن اقامت گزید. او ظاهراً تمام اوقات خود را صرف فعالیت‌های سیاسی کرد ولی از قرار موفقیتی نداشت. در ۱۹۸۶ گزارش داده شد که او نیز مانند پدرش از حمایت

سازمان‌سیا برخوردار می‌شود. او و مادرش همیشه دربارهٔ نحوهٔ مبارزه با یکدیگر اختلاف نظر داشتند.

فرح و سه فرزند کوچکترش فرحناز و علیرضا و لیلا در ۱۹۸۲ به امریکا عزیمت کردند و کودکان به ادامهٔ تحصیل پرداختند. در ۱۹۸۸ فرح اوقات خود را میان کانکتیکات و اروپا تقسیم می‌کرد.

اشرف همچنان به رفت‌وآمد میان نیویورک و پاریس ادامه داد. در این مدت او لباس‌عزا دربر داشت. از اجتماعات دوری می‌کرد و می‌گفت: «چرا تظاهر به خوشحالی کنم درحالی‌که از قلبم خون می‌چکد؟» او بیشتر اوقات روز را در تخت‌خواب می‌گذراند و بعد از ظهرها برای ماساژ از جا برمی‌خاست و شبها گاهی با اطرافیان‌ش به سینما می‌رفت. مثل ایام گذشته، تماشای فیلم یکی از سرگرمیهای مورد علاقهٔ او بود. پس از سینما نوبت صرف شام، و سپس نوبت تفریح مورد علاقهٔ خانوادهٔ پهلوی یعنی ورق‌بازی تا سپیدهٔ صبح بود که سرانجام خسته می‌شد و سعی می‌کرد به خواب برود. اشرف یک بنیاد مطالعات ایران‌شناسی در نیویورک تأسیس کرد که هدف آن زنده نگاه‌داشتن فرهنگ و تاریخ ایران در میان چند میلیون ایرانی است که در تبعید بسر می‌برند. او به تعدادی از ایرانیان که برعکس خودش در اثر انقلاب بی‌پول شده‌اند کمک مالی می‌داد. بقیهٔ خویشاوندان و بعضی از مقامات زمان شاه از زندگی مرفهی برخوردارند. مثلا هوشنگ انصاری وزیر دارایی شاه میلیونها دلار پول خود را در نیویورک بکار انداخته و همچنان به ثروتش می‌افزاید. او دوستش هنری کیسینجر را در هیئت‌مدیرهٔ شرکت «استراحتگاه آفتاب» که در مجمع‌الجزایر ویرجین به هتل‌سازی اشتغال دارد شریک ساخته است.^۱

رابرت آرماتو به کار برای اشرف - نه برای فرح - ادامه داد. نام او با روبرتو کالوی بانکدار ایتالیایی و عضو لژ فراماسونری مربوط شد که جنازه‌اش را زیر پل بلك فرایار لندن به دار آویخته یافتند. قبل از مرگ کالوی از آرماتو تقاضا شده بود کنسرسیونمی برای خرید «بانک آمبروزیانو» متعلق به کالوی تشکیل بدهد. او این معامله را

در مجمع‌الجزایر سیشلز انجام داد و پس از آن در انقلاب فیلیپین تا حدودی با خانم آکینو همکاری کرد. شرکت او تا سال ۱۹۸۸ فعالیت خود را در اندونزی و کره نیز گسترش داد.

مارک مرس استخدام آرماتو را ترك کرد و برای کار در يك گروه مشاور مدیریت به واشینگتن رفت. ولی تماس خود را با فرج قطع نکرد.

دکتر پیرنیا و سرهنگ جهان‌بینی و امیر پورشجاع و سایر اعضای ایرانی گروهی که با شاه سفر کرده بودند، همگی در امریکا اقامت گزیدند.

اردشیر زاهدی به خانه واقع در ساحل دریاچه ژنو بازگشت که پدرش در سالهای ۱۹۵۰ پس از آنکه شاه وی را از نخست‌وزیری برکنار کرد، خریده بود.

پزشکان به مشاغل خود بازگشتند. بسیاری از آنان جزئیات آنچه را روی داده بود فاش ساختند. پاره‌ای از این روایات را بدشواری می‌توان با دیگران تطبیق داد. از پزشکان اصلی تنها دکتر فلاندرن ساکت‌ماند.*

* بلافاصله پس از مرگ شاه، فلاندرن نامه‌ای به دکتر دوبیکی نوشت و آخرین هفته‌های شاه را تعریف کرد. او نوشت: «به‌رغم تشخیص دمل زیر حجاب حاجز که با تأخیر زیاد صورت گرفت، تحول مساعد دمل اجازه می‌دهد این را بگویم که بیمار از عفونت بعد از عمل جراحی نمرده بلکه از عود کردن بیماری بدخیم در گذشته است... قطع شیمی‌درمانی طی دو ماه اخیر که بسبب عفونتهای کنترل‌نشده و تشخیص دمل زیر حجاب حاجز با تأخیر زیاد صورت گرفت متأسفانه به سرطان لنف بدخیم اجازه داد که پیشرفت خود را از سر بگیرد.»

دکتر دوبیکی در پاسخ فلاندرن نوشت: «هنگامیکه در اواخر آوریل از شاه عیادت کرده بود، او و پزشکان مصری توافق داشته‌اند که هیچ‌گونه علائم کلینیکی یا آزمایشگاهی عفونت زیر حجاب حاجز وجود ندارد (همانطور که در ورقه چاهی پیوست ملاحظه می‌کنید، من شخصاً تجربیاتی در این زمینه دارم) و کلیه علائم بیمار از قبیل بی‌اشتهائی، انسداد روده، اختلالات جهاز هاضمه احتمالاً ناشی از واکنش به شیمی‌درمانی سرطانی بوده‌است. بنابراین پیشنهاد شد که شیمی‌درمانی به میزان کمتر در حدود پنج روز بعد از سر گرفته شود و سپس ←

بارها می‌خواست به اظهارات دیگران در مورد معالجه شاه پاسخ دهد ولی فرح او را به احتیاط دعوت کرد و گفت: «گمان نمی‌کنید ما هم‌اکنون به اندازه کافی دشمن داریم؟» فلاندرن تا وقتی که موافقت کرد برای تهیه این کتاب با نگارنده مصاحبه کند، علناً چیزی نگفت و خودش را با اعتمادی که فرح به او ابراز می‌داشت، دلداری می‌داد. او بخاطر می‌آورد که باری او میرا جراح ایرلندی ناپلئون در سنت‌هلن نیز پس از مرگ امپراتور فرانسه مورد انتقاد قرار گرفته بود. سرانجام او میرا روایت خودش را از مرگ ناپلئون منتشر ساخت و نوشت: «این عقیده من است و آن محصول نفرتی نیست که در حال حاضر بر علیه من برانگیخته شده بلکه نتیجه فکری است که از مدت‌ها پیش در مغزم جا داشته و اکنون آن را با عبارات دقیق و روشن بیان می‌کنم.» در سال ۱۹۸۷ فلاندرن نیز همین کار را کرد و جریان بیماری و مرگ شاه را در نامه‌ای طولانی برای استادش ژان برنار شرح داد.

فلاندرن نوشت که نمی‌خواست سوگندنامه بقراط را زیر پا بگذارد و اسرار بیمارش را فاش کند ولی چون ملاحظه کرده که بقدری مطالب نادرست در این زمینه انتشار یافته که لازم است تصحیح شود، و چون احساس کرده که ملاحظات او درباره آخرین روزهای شاه ممکن است به اعاده حیثیت مردی که از هرسو مورد حمله قرار گرفته بود کمک کند، مبادرت به نوشتن این نامه کرده است. «امکان دارد این تذکرات مختصر بعدها برای شهبانو که این درام را مانند یک ملکه، یک همسر، یک زن و یک مادر گذرانند، مفید واقع شود... شرافت ایجاب می‌کند که من رازداری مطلق را رعایت کنم ولی چنین کاری بدان معنی است که روایاتی که در روزنامه‌های مختلف منتشر شده است صحت دارد... که به عقیده من چنین نیست و دست‌کم با تجربه شخصی من تطبیق

مقدار آن بتدریج و با توجه به واکنش بیمار زیاد شود... بنابراین چنین می‌نماید که بیمار از یک‌سو در اثر مصونیت سیستم تضعیف‌شده خود در اثر شیمی‌درمانی سرطانی دچار پیشرفت عفونت عمومی و ایجاد چند عفونت موضعی شده بود و از سوی دیگر لزوم قطع شیمی‌درمانی سرطانی منجر به پیشرفت سرطان گردید.»

نمی‌کنند.»

•••

در مصر، ناراضایتی عمومی از حکومت انور سادات در خلال سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ ماه به ماه افزایش یافت. صلح او با اسرائیل در گل فرو رفته بود. پیمان کمپ‌دیوید مصر را از جهان عرب منزوی ساخته ولی منافع محسوسی نصیب اکثریت ملت مصر نکرده بود. در صحنه بین‌المللی، سادات هنوز آنچه را حسنین هیکل روزنامه‌نگار مصری «مقام سوپرستاره می‌نامید، حفظ کرده بود. اما پیش از پیش از خود مصر دور می‌شد. حتی رسانه‌های گروهی امریکا به مقایسه کردن مسائل او با شاه پرداختند. در سپتامبر ۱۹۸۱ سادات صدها نفر از منقدان و مخالفانش را بازداشت کرد. در ۶ اکتبر ۱۹۸۱ ضمن يك رژه نظامی به دست اعضای جمعیت اخوان المسلمین به قتل رسید. در تشییع جنازه او کهکشانی از رهبران بیگانه، از جمله سه رئیس‌جمهوری سابق امریکا و نخست‌وزیر اسرائیل شرکت کردند. اما تعداد هموطنانش در میان تشییع‌کنندگان ناچیز بود. بعدها همسرش جهان به امریکارفت و در آن کشور اقامت گزید.

ملك حسن همچنان بر تخت سلطنت مراکش باقی ماند. لیندن پیندلینگ در ۱۹۸۶ مجدداً به نخست‌وزیری باهاما انتخاب شد. ولی لوپز پورتیو در ۱۹۸۲ دیگر به ریاست جمهوری مکزیک انتخاب نشد. ژنرال عمر توریخوس در اوت ۱۹۸۱ کشته شد؛ هواپیمای او در هوای نامساعد به کوه اصابت کرد. گراهام گرین نوشت: «وقتی خبر مرگ توریخوس را شنیدم مثل این بود که پاره بزرگی از تنم را جدا کرده باشند... هرگز دوستی به‌خوبی توریخوس را از دست نداده بودم.»
جانشین توریخوس بعنوان فرمانروای بالفعل پاناما مانوئل آنتونیو نوریه‌گا بود که زمانی که شاه در جزیره کونتادورا بسر می‌برد ریاست سازمان امنیت پاناما را برعهده داشت. نوریه‌گا بدون محبوبیت مردمی توریخوس به حکومت پرداخت.

در سال ۱۹۸۶ نیویورک‌تایمز او را متهم به خرید و فروش مواد مخدر، جاسوسی برای سازمان امنیت کوبا و سازمان سیا و همدستی در قتل دکتر هوگو اسپادافورا سیاستمدار پانامایی کرد. نوریه‌گا در

پاسخ به این حملات جزوه‌ای منتشر ساخت که در میان عکسهای گوناگون او نطقی داشت که با این جمله شروع می‌شد: «امروز من می‌خواهم سخنان خود را با کلماتی از مزامیر کتاب مقدس آغاز کنم که می‌گوید: «آنانی که بر خداوند توکل دارند مثل کوه صهیون‌اند که جنبش نمی‌خورد و پایدار است تا ابدالابد.»

در ۱۹۸۷ یکی از افسران ارشد گارد ملی، اتهامات علیه نوریه‌گا را تکرار کرد و مدعی شد که نوریه‌گا در هواپیمای تورینخوس خرابکاری کرده است. مردم پاناما بر حکومت نوریه‌گا شوریدند و آشوبها بزور سرکوب شد. گابریل لوئیس به واشینگتن گریخت و از آنجا مبارزه با حکومت نوریه‌گا را آغاز کرد.

در آوریل ۱۹۸۸ یک هیئت منصفه عالی در میامی نوریه‌گا را به اتهام خرید و فروش مواد مخدر محکوم کرد. گزارشهای بیشتری از حکومت جنایتکارانه او برملا شد و ایالات متحد شروع به وارد کردن فشارهای مالی و سیاسی بر پاناما بمنظور برکنار ساختن او از قدرت کردند. سازمانهای اطلاعاتی امریکا از سالها پیش مطالبی درباره سوءاستفاده نوریه‌گا از قدرت می‌دانستند ولی تا به حال رفتار او را نسبتاً ساکت و رضایت‌بخش تلقی می‌کردند. تبلیغاتی که در حال حاضر درباره فعالیت‌های او بخصوص خرید و فروش مواد مخدر می‌شود، او را بکلی بی‌آبرو کرده است.

در ایران، آیت‌الله خمینی حکومت مذهبی خود را تحکیم کرد و کلیه مخالفان کنار زده شدند. در طول این مدت ایران درگیر یک جنگ خونین با همسایه‌اش عراق گردید. این جنگ در سپتامبر ۱۹۸۰ از جانب عراقیها آغاز شد، یعنی دشمنان سنتی ایران که با شاه کنار آمده بودند. صدام حسین رهبر عراق امیدوار بود از آشوبهای پس از انقلاب ایران استفاده کند و رژیم اسلامی را براندازد. عراقیها قدرت و پایداری نیروهای مسلح ایران را دست‌کم گرفته بودند. جنگ هشت سال به طول انجامید، از جانب ایران، جنگ با اعزام هزاران هزار جوان آماده شهادت به میدان جنگ مشخص می‌شد. بسیاری از صحنه‌های جنگ از دیده تلویزیونهای غرب نادیده ماند و آمار صحیحی درباره

اثرات نابودکننده جنگ در دست نیست. ولی از هر دو طرف يك جنگ تمام‌عیار بود. بعضی منابع تخمین می‌زنند که دست‌کم ۳۰۰،۰۰۰ ایرانی و ۱۰۰،۰۰۰ عراقی کشته شده‌اند.

جنگ با عراق از نزدیک با صدور انقلاب اسلامی مربوط بود. در واقع ترس از این انقلاب یکی از دلایلی بود که عراقیها را ابتدا به حمله به ایران واداشت. اغلب کشورهای عرب بخصوص در ناحیه خلیج فارس، به اندازه عراق از شبح بنیادگرایی شیعه ترسیده بودند. تنها کشور عرب که از ایران در جنگ حمایت کرد سوریه بود که رهبر آن حافظ اسد از دیرباز مخالف صدام‌حسین بود. در عین حال تنها قیامی که از انقلاب ایران الهام گرفت، در سوریه روی داد. در سالهای ۸۲-۱۹۸۱ جمعیت اخوان‌المسلمین شورش بزرگی در شهر حما ترتیب داد. ارتش سوریه شهر را محاصره و گلوله‌باران کرد. سپس سربازان وارد شهر شدند و به خانه‌های مردم گاز سمی پرتاب کردند. گمان می‌رود در حدود ۲۵،۰۰۰ نفر در يك آخر هفته به قتل رسیده باشند. البته این واقعه بازتاب مهمی در غرب نداشت و مثل جنگ ایران و عراق از دیده مردم پوشیده ماند.

روابط پنهانی ولی مستحکم شاه با اسرائیل، قبل از روی‌کار آمدن رژیم اسلامی بشدت از جانب آیت‌الله خمینی محکوم می‌شد. اندکی پس از بازگشت وی به ایران سازمان آزادیبخش فلسطین محل نمایندگی اسرائیل در تهران را تصرف کرد. در خلال سالهای دهه ۸۰ روشن بود که ایران روابط نزدیکی با تندروترین گروههای جنوب لبنان دارد که اسرائیل و امریکا را بطور یکسان شیطان می‌شمارند. ایران در بسیاری از آشوبهای لبنان شرکت کرد.

در زمان جنگ ایران نیاز به قطعات یدکی جنگ‌افزارهای امریکایی که شاه خریده بود داشت. محاصره اقتصادی که امریکا هنگام اشغال سفارتش در تهران تحمیل کرده بود، هرگز ملغی نشده بود. در ژانویه ۱۹۸۴ جورج شولتز وزیر خارجه امریکا ایران را مسئول تروریسم بین‌المللی معرفی کرد. از آن هنگام دولت امریکا فعالانه به متحدانش، بار آورد که اسلحه به ایران نفرستند.

در آن هنگام بسیاری از مقامات امریکایی نگران سیاست کشورشان

نسبت به ایران پس از مرگ آیت‌الله خمینی بودند. پنج سال بود که عملاً هیچ ارتباطی میان آمریکا و ایران وجود نداشت و حال آنکه طی چهل سال پیش از آن، روابط دو کشور صمیمانه بود. خلا آشکارا دیده می‌شد.

واقعیت از نظر ایالات متحد و بسیاری از کشورهای غربی این بود که ایران کشوری است پهناور که در یکی از بی‌ثبات‌ترین مناطق جهان قرار گرفته و ذخایر عظیم نفت و سرحدات طولانی با اتحاد شوروی دارد. ممکن است آیت‌الله خمینی آمریکا را شیطان بزرگ بنامد و پرزیدنت ریگان در جواب بگوید رهبران ایران «مضعك قلمی» هستند، ولی در عین حال مقامات هر دو کشور هنوز ملاحظه می‌کنند که نیازهای کنونی هر دو کشور همانند نیازهای گذشته است.

ویتنام یک بحران مصنوعی بود. بمحض اینکه امریکاییها از آن کشور بیرون رانده شدند، ویتنام از نظرها محو شد. پررغم خرابیها و مصائب جنگ، ویتنام در واقع نسبت به منافع اساسی غرب جنبه فرعی داشت. درباره ایران هرگز نمی‌توان چنین چیزی را گفت.

در طول ۱۹۸۷ بازجوییهای درباره قضیه «ایران گیت» در آمریکا صورت گرفت. در مکه میان بنیادگرایان شیعه و سایر مسلمانان زدوخورد روی داد، گروه‌گانهای بیشتری در لبنان ربوده شدند و جنگ خلیج فارس راههای کشتیرانی را که جهان برای بخشی از نفت خود به آن وابسته است، قطع کرد. پرزیدنت ریگان در یک چرخش ناگهانی در سیاست خود اعلام کرد که آمریکا باید حفاظت خلیج فارس را به عهده بگیرد تا بتواند کشتیرانی بین‌المللی را از حملات ایران حفظ کند. چند فروند از کشتیهای کویتی پرچم ستاره‌دار آمریکا را برفراز دکل خود برافراشتند.

در اوائل ۱۹۸۸ ایران یکی از مستیزه‌جوترین کشورهای جهان بود. رژیم اسلامی نه تنها از جانب غرب بلکه از سوی اتحاد جماهیر شوروی نیز که ۵۵ میلیون مسلمان دارد، تهدید تلقی می‌شد. دو ابرقدرت کمافی‌السابق منافع عظیمی در آینده این کشور داشتند. ایرانیان نیز کماکان به دخالت و پنهان‌کاری بیگانگان بدگمان بودند. آیت‌الله خمینی گفته بود: «امریکا از شوروی بدتر و شوروی از امریکا بدتر

است.

وقتی شاه اعلام کرد که ایران مرکز ژئوپلیتیکی جهان است حق داشت. از زمان جاده ابریشم که درست از شمال جایی که فعلاً شهر تهران قرار گرفته می‌گذشت، ایران يك چهارراه حیاتی بوده است. این کشور پهناور و نامتجانس پلی میان شرق و غرب، حائلی میان روسیه و خلیج فارس، منبع و علت رقابت و اصطکاک دائمی بوده است. منافعی که سایر کشورها در ایران دارند، ناگزیر بر شخصی که زمام امور آن را در دست دارد تأثیر می‌بخشد، ولو اینکه سعی کند يك متحد وفادار باشد. این تراژدی شاه بود که این موضوع را درك نکرد با اینکه بهترین فرصتها را داشت. او تا ۱۹۷۶ هرکس را که با شیوه‌های او مخالفت می‌کرد، بی‌رحمانه مجازات کرد.

درک او از ملت خودش و متحدانش نیز ضعیف بود. او نتوانست دامنه نارضاایتیهای عمومی را که موجب روی کار آمدن حکومت روحانیون و نابودی خودش گردید، بفهمد. نباید فراموش کرد که وقتی شاه سقوط کرد، نه تنها بخش کوچکی از ایرانیان، بلکه قاطبه ملت از فرط شادی به رقص درآمدند. او همواره ارتباطهای شخصی و بالاتر از هر چیز خانواده فاسد و بی‌خاصیت خود را قبل از نیازمندیهای ملت قرار می‌داد. به دنبال همین دلخوشی بی‌اساس بود که بیرحمانه‌ترین حملات به رژیم پهلوی آغاز گردید. سرنگونی شاه به این علت بود که اولاً تمامی اقشار ملت از بی‌قانونی و ظلم و فساد رژیم - که شاه در نطق ۱۴ آبان ۱۳۵۷ خود به آن اعتراف کرد - به جان آمده بودند. به همین جهت وقتی آیت‌الله خمینی مردم را به قیام علیه حکومت خودکامه‌ای که ترویج‌کننده فساد و ارزشهای ضداسلامی بود دعوت کرد، همه يك دل و يك زبان گرد او جمع شدند و خواستار تصفیه کشورشان از عناصر فاسد و خودفروخته وابسته به رژیم شدند. ثانیاً متحدانش بویژه امریکاییها و انگلیسیها که ایران را سنگ زیربنای منطقه می‌دانستند، او را در این اعتقاد تشویق کرده بودند که فقط شخص او در ایران اهمیت دارد. طبعاً او به این نتیجه رسید که آنان هیچ‌گاه او را ترك نخواهند کرد. وقتی در نتیجه اشتباهاتش دنیا از او روگردان شد، او واقعاً گیج و حیران شد که چرا وفاداریهای شخصی

که آن همه رویشان حساب می‌کرد، ملاک عمل بیشتر سیاستمداران نیست. و حال آنکه خود او وفاداریهای شخصی را يك مسئله طبقاتی می‌دانست. او نفهمید که به امیرعباس هویدا خیانت ورزیده است، چونکه هویدا را نوکر شخصی خود می‌دانست و برایش ارزش قائل نبود. اما چون خودش را هم‌شان جیمی‌کارتو و سایر رهبران جهان می‌پنداشت، طرد خودش از جانب آنان به نظرش يك خیانت واقعی بشمار می‌رفت.

هنری کیسینجر دوست شاه حق داشت که او را هلندی سرگردان بنامد. آخرین سفر او به حاشیه‌های تیره و تاریک جهان غرب مجازاتی برای بدکاریهایش بود. او در طول این سفر سرگردانی و بی‌هدفی با متانت رفتار کرد؛ ولی بسیاری از دوستان سابقش ظهور او را شوم و بدیمن تلقی می‌کردند.

فهرست نامها

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

آتابای، کامبیز ۱۳، ۱۴، ۱۹، ۵۱، ۱۲۷،	آریاس مادرید، آرنوفلو ۳۹۰
۱۵۰، ۲۹۲، ۲۹۳	آستور، نانسی ۳۹۴
آتاتورک، مصطفی کمال ۵۷	آکسمن، استیو ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۶
آچسون، دین ۶۸	آلتمن، لارنس ۳۲۹
آردن، الیزابت ۳۹	آلتمن، میمز ۴۸۲
آرماتو، رابرت ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲-۱۷۷،	آلنده، سالوادور ۳۴۷
۱۸۱، ۱۸۵، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶،	آموزگان، جمشید ۱۹۶
۳۱۲-۳۱۹، ۳۲۹، ۳۶۳، ۳۷۵-۳۷۸،	آن، پرنسس ۳۹
۳۹۶-۴۰۱، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۷،	آندره توتی، جولینو ۴۴۴
۴۲۲-۴۲۸، ۴۳۶-۴۴۰، ۴۴۳-۴۵۰،	آندرسون، جک ۲۲۷، ۳۵۶
۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۶-۴۷۲، ۴۸۴-۴۹۰،	آنژ ۴۴۴، ۴۴۵
۴۹۸، ۵۰۲-۵۱۱، ۵۲۴، ۵۳۶، ۵۳۷	آنسبرگ، والتر ۲۹، ۳۱
آرون، دیوید ۱۵۸	آنی یلی، جانی ۳۷۵

- آبرونساید، سرادموند ۵۵، ۵۶، ۲۸۶
 آیزنهاور، دوايت ۷۱، ۹۴-۹۹، ۱۹۲،
 ۱۹۴، ۲۰۰، ۵۴۲
 آيشمن، آدلف ۱۴۴
 ابان، آبا ۱۰۴
 احمدشاه ۵۶
 ادوارد هشتم (دوک ويندزور) ۳۹، ۹۸،
 ۴۷۳
 اردمن، پل ۲۱۶
 ارفع، حسن ۲۷۳
 ارکهارت، برابان ۳۵۱، ۳۵۲
 ارنست، ماکس ۱۷۱
 ازهری، غلامرضا ۲۱، ۲۵
 اسپادافورا، هوگو ۵۳۹
 اسپيريلا، ریکاردو ۳۹۳، ۳۹۴
 استالین، ژوزف ۶۷، ۲۳۸
 استامفورد هام، لرد ۲۸۵
 استمپل، جان ۳۰۵، ۳۵۰
 اسد، حافظ ۵۴۱
 اسکات، والتر ۶
 اسکس، کنت ۴۵
 اسکندر کبير ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۷۰
 اسکویاربتانکورت، رومولو ۴۳۱
 اشوکهاوزن، کارنجايز ۱۱۵
 اشرف پهلوی ۱۰، ۱۱، ۵۹، ۶۴، ۶۹، ۷۴،
 ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۷، ۱۴۸،
 ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۲،
 ۲۱۲، ۲۳۳، ۲۳۴-۲۴۳، ۲۸۷، ۳۱۱،
 ۳۱۲، ۳۳۴، ۳۲۶، ۳۳۴، ۳۴۹،
 ۳۵۱-۳۵۴، ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۰۰،
 ۴۱۷، ۴۴۳، ۴۶۹، ۵۱۹، ۵۲۴، ۵۲۷،
 ۵۳۳، ۵۳۶
 اشمیت، هلموت ۱۵۹، ۱۶۰
 اصلان، امير اصلان ۱۸-۲۱، ۲۹، ۳۳،
 ۵۱، ۸۶، ۹۰، ۱۳۷، ۱۴۵،
 ۱۴۸-۱۵۰، ۱۶۰، ۲۰۴، ۲۶۰
 افشار، امير خسرو ۲۶۹
 اکر، ژنرال ۳۸۲، ۳۸۳
 اکینز، جیمز ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷
 اگر، دان ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
 اگیو، امپيرو ۳۹، ۱۳۲
 البان، زکریا ۵۱۴
 الیاسی، محمود ۵۱
 التزات اول ۲۵۹
 الیزابت دوم ۳۹، ۹۰، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۰،
 ۲۹۳
 امین، عیدی ۲۵۶
 امینی، علی ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳
 انصاری، هوشنگ ۱۲، ۲۲۱، ۵۳۶
 اوئن، دیوید ۲۸۵، ۲۸۶
 اوژن، پنس ۴۱

برژژینسکی، زیگنیو ۱۶، ۲۷، ۸۶، ۱۲۵،	اوقیر، ژنرال ۱۱۹
۱۳۹، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۷،	اوکرت، کریستین ۲۷۶-۲۷۹
۱۸۹، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۸،	اومبرتوی دوم ۹۸، ۱۱۷
۳۰۰، ۳۰۲، ۳۱۰-۳۱۲، ۳۲۲، ۴۳۴،	اومیرا، باری ۵۳۸
۴۳۹، ۴۹۴	اویسی، غلامعلی ۲۰، ۲۱
بسنار، ژان ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۷، ۳۳۴،	ایادی، عبدالکریم ۲۹۸-۳۰۱
۳۳۹، ۳۴۰، ۳۵۱، ۵۱۵، ۵۲۲، ۵۲۳،	ایدن، سر آنتونی ۷۳
۵۳۸	ایروینگ، کلایو ۴۵۰
برنان، پتر ۱۷۳	ایگل برگر، لارنس ۲۲۱
برنهارد، پرنس ۳۹	باخ، یوهان سباستیان ۱۱۵
بروئین، راجر ۲۵۴	باربر، آنتونی ۲۱۹
بروک، پسر ۱۱۵	بارزانی، مصطفی ۲۰۵، ۲۰۶
بریو، دنیس ۳۱۴، ۳۱۵	بارنارد، کریستیان ۳۱۷، ۴۶۷
بطلمیوس (بتولمه) ۴۳	بازرگان، مهدی ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱،
بگین، مناخیم ۸۵	۱۴۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۰، ۳۲۳،
بلانک، اسنی ۴۳، ۹۸، ۲۴۶	۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰
بلومنتال، مایکل ۱۶، ۱۷	بال، جورج ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۸، ۳۶۸
بلی، دیوید ۳۵۴	بالمن، پیر ۱۲۰
بنس، برناردو ۳۹۳	بختیار، تیمور ۱۹۸
بنکر، الزورث ۴۲۲	بختیار، شاپور ۲۵، ۳۴، ۳۵، ۱۰۵، ۱۰۸،
بنی صدر، ابوالحسن ۱۴۹، ۲۷۶، ۳۶۵،	۱۳۷، ۱۳۸، ۳۳۸
۴۲۷، ۴۹۴	براون، هارولد ۳۹۵، ۵۰۹
بونو، ذوالفقار علی ۳۴۷	برت، جان ۴۴۹، ۴۵۰
بوتیچلی، ساندرو ۶۱	برتن، ریچارد ۴۶
بورژیا، لوکرس ۲۵۹	برژنف، لئونید ۱۹۱، ۴۳۰
بورگه، کریستیان ۴۲۸-۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۶،	

۳۷۷، ۳۱۷، ۳۱۵، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۲	۵۱۱، ۵۰۹-۵۰۶، ۵۰۳-۵۰۰، ۴۵۹
۵۱۵، ۵۰۷، ۴۷۹، ۴۵۶، ۴۱۲، ۴۱۰	۵۱۲
۵۳۷، ۵۳۱، ۵۲۹، ۵۲۷، ۵۲۴، ۵۲۰	بوکان، جان ۵۵
پندلینگ، سر لیندن ۱۷۹، ۱۸۰، ۵۳۹	بهبهانیان، محمدجعفر ۸۸-۹۱، ۹۴، ۱۰۶،
	۱۳۴، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۸، ۲۸۳،
تائیس ۴۳	۳۷۳، ۳۷۲
تاج الملوک پهلوی ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۹۸	بویس، رالف ۳۵۸
۲۸۳، ۱۶۵، ۱۵۸	بیتون، سسیل ۶۱
تاچر، مارگارت ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹	پارسا، فرخ رو ۲۶۵
ترنر، استانسفیلد ۱۲۵	پارسونز، سرآنتونی ۲۳-۲۶، ۲۳۱، ۲۴۸،
تروخیلو، رافائل ۳۴۵	۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷-۲۷۱، ۲۸۸-۲۹۱، ۳۷۴
ترودو، پیر ۲۶۴	پارسی، فرخ ۵۰۰، ۵۱۱
ترومن، هری ۶۵، ۶۸، ۲۳۸	پارکر، ریچارد ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۴، ۱۵۱،
تیسون، آلفرد ۴۶	۱۶۲-۱۶۵، ۲۸۴
توریخوس، عمر ۳۸۹-۴۰۱، ۴۰۴-۴۰۹،	پاری، کنت دو ۱۲۰
۴۱۳-۴۲۳، ۴۲۸-۴۴۱، ۴۵۳، ۴۵۴،	پاول، جودی ۴۰۴
۴۵۹، ۴۶۵، ۴۷۸، ۴۸۳، ۴۸۸، ۴۹۰،	پاور، دیوید ۳۵۱
۴۹۶-۵۱۲، ۵۳۹، ۵۴۰	پرایس، هربرت ۳۴۹
تیتو، یوسپ بروز ۳۹۰	پرسی، چارلز ۲۲۶، ۲۳۴
توری، رالف ۴۱۲	پست، جرالده ۳۵۴
تیلور، الیزابت ۱۲۲	پمپیلو، ژرژ ۳۹، ۴۹، ۱۵۹، ۲۹۹
	پور شجاع، امیر ۵۱، ۱۶۷، ۵۰۷، ۵۳۱،
ثابتی، پرویز ۲۵۲	۵۳۳، ۵۳۷
ثریا اسفندیاری بختیاری ۶۶، ۷۰،	پهلوی نیا، شهرام ۱۰، ۲۴۲
۷۴-۷۹، ۹۷، ۹۸، ۵۲۸	پیرنیا، لوسی ۵۱، ۵۲، ۱۵۰، ۱۶۷، ۲۱۱،

- حسین دوم ۱۰۵، ۱۱۶-۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۹،
 ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۶۱-۱۶۵، ۱۶۷،
 ۱۷۰، ۱۷۷، ۲۶۲، ۵۳۹
- حسین، ملک ۹۴، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۷۰،
 ۱۸۹، ۴۱۷
- حکیم، آلبرت ۲۲۲
- خاتمی، ارتشبد ۱۱۳
- خادمی، علی محمد ۲۶۹
- خالد، ملک ۹۰
- خروشچف، نیکیتا ۹۶، ۹۹-۱۰۱
- خشایارشا ۴۲، ۴۳
- خلخالی، حجة الاسلام ۲۱۲، ۲۷۴، ۲۸۰،
 ۲۸۱، ۳۰۹، ۳۸۴، ۴۲۴، ۴۲۷
- خلعت بری، عباسعلی ۱۵۴
- خمینی، آیت اللہ ۸، ۹، ۱۵، ۲۱، ۲۲،
 ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۴۸، ۶۸، ۸۹، ۱۰۵،
 ۱۰۶، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹-۱۳۹، ۱۴۲،
 ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۴،
 ۱۸۰، ۱۹۹، ۲۲۴، ۲۴۱، ۲۵۵، ۲۷۱،
 ۲۷۴-۲۷۶، ۳۰۷، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۹،
 ۳۴۰، ۳۴۸، ۳۶۲، ۳۷۵، ۴۲۰، ۴۲۷،
 ۴۳۱، ۵۱۸، ۵۳۵، ۵۴۰-۵۴۳
- خوان کارلوس ۲۵۷
- خیام، عمر ۴۶، ۴۷
- جانسون، لیندون ۹۴، ۱۶۵، ۱۹۴، ۳۹۱،
 ۴۷۳
- جاوینس، جکوب ۲۳۴
- جرڈن، همیلٹون ۱۸۸، ۳۲۲، ۳۹۴-۴۰۳،
 ۴۱۴، ۴۱۸، ۴۳۲-۴۳۸، ۴۵۹، ۴۶۰،
 ۴۹۱، ۴۹۴-۵۰۴، ۵۰۹، ۵۱۰
- جکسون، ویلیام ۴۰۲
- جورج پنجم ۲۸۴
- جورج براون، لرد ۲۵
- جونز، رابرت ترنت ۱۳۹
- جونز، تامس ۵۱۹
- جھان بینسی، کیومرث ۵۱، ۹۰، ۱۲۶،
 ۱۲۷، ۱۴۹، ۱۶۷، ۱۸۰-۱۸۲، ۲۱۱،
 ۲۹۵، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۱۰، ۴۶۹، ۴۷۲،
 ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۵، ۵۳۱، ۵۳۷
- چالفونٹ، لرد ۱۴۷
- چرچیل، وینسٹون ۶۵، ۷۲، ۷۳، ۷۸،
 ۱۱۹، ۵۱۶
- چوئن لای ۱۹۱
- چیانگ کائشک، مادام ۲۱۱، ۲۳۳
- حبش، جورج ۱۴۰
- حبیب اللہی، کمال الدین ۱۷، ۱۸، ۱۲۷،
 ۱۳۸، ۱۲۸

صفویان، عباس ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۳	سیک، گاری ۸۶، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۶
طوفانیان، ارتشبد ۲۲۸	۱۷۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۰، ۳۵۱
عباس اول ۴۵	سیکورد، ریچارد ۲۲۲
عباس دوم ۴۵	سیمٹون دوم ۱۱۷، ۱۲۰
عبدالعزیز، طہ محمد ۵۱۴	سیمپسون، والیس ۹۸
عبدالناصر، جمال ۸۳، ۸۴، ۹۹، ۱۰۲	سیمینگٹون، استوارت ۳۴۷
۱۰۵، ۱۰۴	سیناترا، فرانک ۳۷۵، ۴۷۳
عرفات، یاسر ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۱۲	شاردن، ژان ۴۵
عفیقی، امین محمد ۵۱۴	شاهقلی، منوچہر ۲۷۲
علم، اسد اللہ ۱۱۳، ۱۳۴، ۲۶۸، ۲۶۹	شاہکار، محمد ۱۳، ۱۴
۲۹۸، ۳۰۳، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۴۹، ۳۷۵	شرلی، سرآنتونی ۴۵
۴۴۵	شرلی، رابرت ۴۵
علی ابن ابیطالب (ع) ۵۹، ۱۳۰	شریعتمداری، سید کاظم ۸۹
علیرضا پهلوی ۵۹، ۹۷، ۹۸، ۱۱۰، ۵۳۶	شفیق، احمد ۲۳۷
عیسیٰ مسیح (ع) ۴۴، ۲۳۶	شفیق، آزادہ ۳۸۵
غربال، اشرف ۳۸۹	شفیق، شہریار ۲۴۲، ۳۸۴-۳۸۶
غنی، سیروس ۲۹۰	شکسپیر، ویلیام ۴، ۴۵
فارلند، جوزف ۳۴۵	شلزینگر، جیمز ۲۲۶
فاروق اول ۶۰، ۸۳، ۹۴	شمس پهلوی ۵۹، ۱۶۵، ۲۳۶
فاطمہ پهلوی ۱۱۳	شولتر، جورج ۵۴۱
فاطمہ زہرا (ع) ۱۳۰	شہبازی، علی ۵۱
فالاچی، اوریانا ۱۱۳، ۲۵۸	شہناز پهلوی، ۶۱، ۱۲۳
	شیراک، ژاک ۲۵۷
	صدیقی، غلامحسین ۱۴

۵۳۲، ۵۱۰	فانی یز، پیرلونی ۵۲۴، ۵۲۲
قطبی، فریده ۱۰۹، ۱۸۲	فتحعلی شاه ۴۴
کاپوشینسکی، ریشار ۳۵۸	فراست، دیوید ۲۵۶، ۴۴۶-۴۵۰
کاترین دوم ۲۵۹	فرح دیبا، مکرر
کاترین دومدیسسی ۲۵۹	فرحناز پهلوی ۱۱۰، ۵۲۹، ۵۳۶
کاتلر، لوید ۳۷۹، ۳۹۶، ۴۰۲، ۴۰۳	فردوست، حسین ۳۸۵، ۳۸۶
۴۳۶، ۴۵۳، ۴۹۳، ۴۹۸، ۴۹۹	فلاندرن، ژرژ ۸۸، ۲۱۱، ۲۹۸-۳۰۹
۵۰۲-۵۰۶	۳۱۲-۳۲۱، ۳۲۴، ۳۳۰، ۳۳۱
کارتیر، امی ۱۵۵	۳۳۶-۳۳۴، ۳۸۳، ۴۰۲، ۴۵۷-۴۶۱
کارتیر، جیمی ۱۵، ۱۶، ۳۰، ۸۵، ۱۰۵	۴۶۴، ۴۶۷، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۸
۱۰۶، ۱۲۵، ۱۵۱-۱۵۷، ۱۵۹-۱۶۵	۵۱۴-۵۲۹، ۵۳۷، ۵۳۸
۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۶-۱۸۹، ۲۰۱، ۲۰۸	فلاندرن، ژوزف ۵۱۴
۲۰۹، ۲۱۲، ۲۲۹، ۲۴۳، ۲۵۷، ۲۹۴	فلاندرن، مونیک ۳۰۲
۲۹۵، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۵۵	فور، ادگار ۲۷۶
۳۶۲-۳۶۷، ۳۷۸-۳۸۱، ۳۸۹	فورد، جرالده ۱۲۴، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۶، ۲۲۷
۳۹۱-۳۹۴، ۴۰۳-۴۰۹، ۴۳۰-۴۳۴	فوزیه پهلوی ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۶، ۸۴، ۱۲۳
۴۵۳، ۴۶۵، ۴۷۰، ۴۹۳-۴۹۹، ۵۰۲	فوکیه تنویل، آنتوان ۲۷۷
۵۰۶، ۵۱۱، ۵۱۸، ۵۲۷، ۵۴۲، ۵۴۴	فیتز جرالده، ادوارد ۴۶، ۴۷
کارتیر، روزالین ۱۵۳، ۱۵۵-۱۵۸، ۱۶۰	فیصل، ملک ۳۴۷
کارتیر، هادینگ ۳۲۹، ۳۸۸	فیصل دوم ۷۷
کاردن، پسر ۱۲۰	فیلیپ، پرنس ۳۹
کارلوس ۲۱۲	قذافی، معمر ۱۹۴
کارینگتون، لرد ۲۹۲	قربانی فر، منوچهر ۲۲۲
کازاخوف، ویکتور ۳۵۸	قطب زاده، صادق ۴۲۷-۴۳۴، ۴۳۷، ۴۴۶
کازینسکی، یرزی ۲۶۶	۴۵۹، ۴۶۰، ۴۹۴، ۵۰۱، ۵۰۷، ۵۰۸

کاسترو، فیدل ۱۷۸، ۳۹۶، ۴۰۴، ۴۳۹	کاسیگین، آلکسی ۲۶۴
کاسینجر، هنری ۵، ۱۲، ۱۲۲، ۱۳۴	کالاھان، جیمز ۱۵۹، ۱۶۰
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۳	کالوی، روبرتو ۵۳۶
۱۹۹-۲۰۱، ۲۰۵-۲۱۰، ۲۲۰-۲۲۲	کالویل، جان ۶۲
۲۲۵-۲۲۹، ۲۳۳، ۲۸۹، ۲۹۴، ۲۹۵	کبیری، علی ۵۰
۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۲، ۳۴۵، ۳۵۶، ۳۵۹	کدی، نیکی ۵۶
۳۶۳، ۳۶۵-۳۶۸، ۳۷۵، ۴۰۳، ۴۳۱	کراسبی، جیمز ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۹۶
۴۳۳، ۴۴۷-۴۴۹، ۴۸۳، ۵۱۱، ۵۲۷	کرایسکی، برونو ۲۹۵، ۳۹۸
۵۳۲، ۵۳۶، ۵۴۴	کرزن، جورج ۵۳
کین، بنجامین ۳۰۲، ۳۱۳-۳۲۵	کرنسکی، آلکساندر ۳۵
۳۲۹-۳۳۳، ۵۳۶-۵۳۸، ۳۶۳-۳۶۶	کریستوفر، وارن ۳۱۲
۳۷۶، ۳۷۹، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۵۳-۴۵۹	کلارکسون، بایارد ۴۵۷، ۴۵۸
۴۶۳-۴۷۲، ۴۷۷-۴۸۵، ۴۸۸-۴۹۳	کلی، محمدعلی ۴۷۳
۴۹۸، ۵۱۴-۵۱۹	کمجیه ۴۲
گادک، کریس ۳۲۹، ۴۴۸، ۵۲۸	کندی، ادوارد ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۳۴، ۴۹۴
گارسیا، چارلی ۴۵۴-۴۶۰، ۴۶۴-۴۷۱	کندی، جان ۹۴، ۹۹-۱۰۲، ۱۹۲، ۱۹۴
۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۹۶، ۴۹۷	۳۵۱، ۴۵۷، ۵۴۲
گارسیا دوپاردس ۴۶۹-۴۷۱، ۴۷۸، ۴۸۰	کندی، رابرت ۱۰۲
۴۸۴-۴۸۸، ۴۹۰	کنستانتین دوم ۸۷، ۱۱۷، ۱۷۰، ۲۸۶
گتی، پل ۱۲۰	۵۳۳
گراهام، رابرت ۲۱۷	کوخ، ادوارد ۱۷۴
گرکو، پتر ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۷	کورس کبیر ۳۷، ۴۲-۴۴، ۴۷، ۴۹، ۹۱
گرین، گراهام ۳۸۹-۳۹۴، ۴۰۸، ۴۰۹	۹۲
۴۹۶، ۵۳۹	کولمن، مورتون ۳۰۲، ۳۲۹-۳۳۷، ۳۷۶
گلستان، ابراهیم ۲۵۷	۳۷۷، ۴۶۸، ۵۱۹-۵۲۴، ۵۲۸

- گلیسون، تدی ۱۷۳
 گودل، چارلز ۱۶۵، ۱۶۶
 گورگاس، ویلیام ۴۵۳
 گونزالس، روری ۴۱۳، ۴۳۸
 گیلدا آزاد ۱۱۲، ۱۱۳
 گیلسی، دیزی ۱۵۳
 لئوپلد سوم ۴۷۳، ۴۷۴
 لوری، جرالده ۵۲۶
 لدین، مایکل ۱۴۹
 لرد، ملوین ۱۹۲، ۲۰۳
 لمان، نیک ۴۷۶
 لنین، ولادیمیر ۲۸۲
 لوئی شانزدهم ۲۷
 لوئیس، گابریل ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۶-۴۳۸، ۴۵۰۷، ۵۴۰
 لوئیس، جو ۴۷۳
 لوئیس، ویلیام ۱۴۹
 لوبرانی، یوری ۳۶۰
 لوپز پورتیو، خوزه ۲۹۵، ۳۲۵، ۵۳۹
 لومباردو، گی ۴۷۳
 لوید جورج، دیوید ۲۸۵
 لیتل، ادوارد ۳۵۴
 لوئیس، آنتونی ۳۶۸
 لیلیان، پرنسس ۴۷۴
 ماثوتسه تونگ ۱۹۱، ۲۳۳
 ماترنوواسکز، خوان ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۱۲
 مارتینز، چوچو ۴۰۸-۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۷-۴۲۴، ۴۳۲، ۴۳۸، ۴۹۶، ۴۹۸
 مارکوس، ایملدا ۲۳۳
 مارلو، کریستوفر ۳۸
 ماریا گابریلا دوساواوا ۹۸
 ماس، امبلر ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۰۵-۴۱۳، ۴۱۸، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۳۷، ۴۳۹-۴۴۳، ۴۸۰، ۴۸۵-۴۸۷، ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۲
 ماندیل، والتر ۳۱۰
 مبارک، حسنی ۸۶، ۳۸۹
 مترنیخ، کلمنس ۴۲۱
 محمد بن عبدالله (ص) ۴۴، ۱۳۰، ۱۳۶، ۲۵۱
 محمد پنجم ۱۱۸
 محمدرضا پهلوی، مکرر
 محوی، ابوالفتح ۴۴۵، ۴۴۶
 مرانش، آکساندر دو ۲۲، ۲۳، ۱۶۱-۱۶۴
 مسرس، مسارک ۱۶۷، ۱۷۶، ۱۷۷، ۳۱۲، ۳۷۵، ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۲۲-۴۲۶، ۴۴۰، ۴۴۷، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۸۰، ۴۹۰، ۵۰۲-۵۰۷، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۲۴-۵۲۷

۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۷، ۴۴۳، ۴۵۴،	۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۷
۴۵۶، ۵۰۸، ۵۳۹، ۵۴۰	مصداق، محمد ۶۷-۸۱، ۹۴، ۹۹، ۱۰۰،
نویسی، یزدان ۵۱، ۵۰۷، ۵۱۱	۱۰۲، ۱۲۰، ۱۳۱، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۱۴،
نهر، جواهر لعل ۹۵	۲۳۹، ۲۵۱
نیکلای دوم ۲۸۴، ۲۸۵	معزی، بهزاد ۵۰، ۸۲، ۱۰۶، ۱۴۸، ۱۴۹
نیکسون، ریچارد ۲۹، ۳۹، ۱۲۴، ۱۵۶،	مک آرتور، داگلاس ۳۴۹
۱۹۰-۱۹۵، ۱۹۹-۲۰۸، ۲۱۴، ۲۲۱،	مک براید، چارلز ۴۶۴
۲۲۵، ۲۲۶، ۳۰۹، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۵،	مک کلوی، جان ۱۸۵، ۳۱۰، ۳۱۱، ۵۳۲
۴۴۷، ۴۴۹، ۵۲۷، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۴۲	مک گاورن، جورج ۱۹۱
نیوسام، دیوید ۲۴۳، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸،	مکلین، فیتز روی ۷۵
۳۲۸، ۳۷۷-۳۷۹	منصور، حسنعلی ۲۶۳
وارگا، دالیس ۴۱۸، ۴۲۲-۴۲۴	مورتیمر، ادوارد ۱۲۹
وارهول، اندی ۱۱۵، ۱۲۲	مورر، تامس ۲۲۲
واکر، پیتر ۲۱۹	مورگان، دان ۲۲۷
واکر، جان ۶۹	موریس، ویلیام ۴۶
والترز، باربارا ۱۴۶، ۱۴۷، ۳۷۳، ۳۸۸،	موریسون، هربرت ۶۸
۴۴۶	میکلوس، جان ۳۵۳
والترز، ورنون ۷۰، ۱۲۰، ۲۳۶	مینلی، لیزا ۱۲۲
والدهایم، کورت ۲۷۶، ۳۵۱، ۴۳۰، ۴۳۱،	ناپلئون بناپارت ۱۱۱، ۴۲۰، ۴۲۱، ۵۳۸
والاس، مایک ۴۴۶	ناس، چارلز ۱۴۲
والنبرگ، مارکوس ۳۱۴	نایبال، وی. اس. ۲۸۱
والنسیا، کریستوبال ۴۱۸	نصیری، نعمت الله ۷۵، ۲۵۱، ۲۶۹، ۲۷۴
وان، سارا ۱۵۳	نو، مادام ۲۳۳
ودابل، لونی ۴۰	نوبری، علیرضا ۳۶۹
وسکو، رابرت ۱۷۹	نوریه گا، مانوئل آنتونیو ۴۱۵-۴۱۷، ۴۳۰،

- وشبورن، جان ۱۹۶، ۳۴۹
 ونس، سایروس ۲۷، ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۵۴،
 ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۸۵، ۱۸۷، ۳۱۰،
 ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۶۷، ۳۸۸،
 ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۹۹، ۵۰۲
 وودهاوس، کریستوفر ۷۱
 ویتلی، آندرو ۴۴۸
 ویتوریو امانوئل دوساویوا ۹۸
 ویلالون، هکتور ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۳-۴۳۵،
 ۴۳۹، ۴۵۹، ۴۹۴، ۵۰۰، ۵۰۳، ۵۰۷،
 ۵۰۸
 ویلیامز، هیبارد ۳۲۹، ۳۷۷، ۴۰۲، ۴۵۵،
 ۴۵۷، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۹، ۴۸۲
 وین، جان ۳۹۲
 هاتن، باربارا ۱۲۰
 هادوی، مهدی ۲۷۶، ۲۷۷
 هارت، آلن ۲۸۷-۲۸۹
 هال، کاردل ۶۵
 هالبرت، مارک ۳۶۴
 هالبرستام، دیوید ۳۱۳
 هالدمن، رابرت ۳۴۴
 هالینگ ورث، کلر ۱۴۵، ۱۴۶
 هاویلند، رابرت ۴۰
 هایله سلاسی ۳۹
 هراری، مایک ۴۱۸، ۴۱۹
 هرودوت ۱۹۵
 هرلی، پاتریک ۶۵
 هریمن، آورل ۷۰، ۱۲۰
 هستر، جین ۴۶۱-۴۶۴، ۴۶۷-۴۷۲، ۴۷۷،
 ۴۸۰-۴۹۱، ۵۱۴
 هک، داگلاس ۲۰۰
 هلمز، ریچارد ۱۷۱، ۱۹۶، ۲۲۱، ۲۶۴،
 ۳۴۴-۳۴۸، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۵
 هلمز، سنتیا ۳۴۸، ۳۷۵
 هندرسون، لوی ۷۲، ۷۳
 هورر، هربرت ۶۵
 هویدا، امیرعباس ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۰۹، ۲۱۷،
 ۲۱۸، ۲۵۷، ۲۶۲-۲۸۲، ۲۸۹، ۴۳۶،
 ۵۴۴
 هویزر، رابرت ۹
 هیکل، محمد حسنین ۵۳۹
 هیوز، هوارد ۱۷۸، ۴۷۳
 یانگ، گاوین ۲۳۰
 یزدی، ابراهیم ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۷، ۲۷۴،
 ۳۱۰، ۳۲۳، ۳۳۹، ۳۴۰
 یمانی، زکی ۲۲۵، ۲۲۶
 بروفی یف، ولادیمیر ۲۶۴